

عشق

مهدی توکلیان

تا حق مطلب ادا شود
و دانستم که چرا
عاشق در مقام وصال
فراق را ترجیح می‌دهد
و از فراق راحت و آسایش می‌یابد
او می‌گفت: در آخر چنان خواهد شد
که جمال معشوق
دل عاشق را
از غیر خود تهی یابد
و تمام دلش را فرو گیرد
و هیچ چیز را بر دل
راه ندهد و همه معشوق ببیند
و دانستم که دل عاشق با او فقط
انس و آرام می‌گیرد
و بیرون و اندرون او یکی می‌شود
و عجب نیست که:
عاشق به آتش عشق می‌سوزد
و لطیف و روحانی می‌شود
و دل سرای عشق باشد
«در دل معشوق
جمله عاشق است
در دل عذرا
همیشه وامق است
و حق است که نباید در میان
عاشق و معشوق
فارق و مفروق باشد
و در آخر باور نمودم
که عشق در عبارت نگنجد
زیرا که عشق از عالم عبارت نیست...

ادامه دارد...

و رهنی دل
از عنایات معشوق و
برایم آشکار شد که
گر دل نبود
کجا وطن سازد عشق؟!
گر عشق نباشد
به چه کار آید دل؟!
و او می‌گفت: آتش عشق
اندرون عاشق را می‌سوزاند
و او را پاک و صاف کند
و دلش را
چنان نازک و لطیف که
تحمل دیدار معشوق
نتواند کند
و آن هم از نازکی و لطافت
عاشق است
«مرحبا عشق»
کزو قطره‌ما دریا شد
دل ما را
صدف گوهر اجالای کرد «حزین»
و شاید تجلی معشوق، عاشق را نیست کند.
و شاید موسی علی نبیا و علیه الصلوة والسلام
نیز در این مقام بود که چون از حضرت حق
دیدار خواست
فرمود: لن ترانی
مرا نتوانی دید
□ هرچه بیش‌تر می‌پرسیدم
مرا اشارت می‌داد که
حکایت عشق
بلند است و دلی با حضور می‌خواهد
و عزمی، جزم

□ طوفانی شور افزا
دل غم پیشه‌ام را
برای دانستن عشق، شعله ور می‌کرد
و میل درونم را بیشتر
تا بدانم
این مرکب‌ها که مرکب معانی شده‌اند
و تک واژه بی‌نظیر
«عشق» را به وجود آورده‌اند
چه معنا می‌دهد
و دانستم که عشق میل مفرط را گویند
و نیز، دانسته بودم که زندگی
از لحظه عاشقی آغاز می‌شود
□ در خلوت اندیشه تمنای دانستن بودم
که کلام زیبای استاد
سکوت را شکست
و از مراتب عشق برایم سخن گفت که:
از عشق حقیقی آن‌گونه که حق عشق است
نمی‌توان گفت و شنید و تنها بدان که:
«عشق حقیقی،
الفت رحمانی
و الهام شوقی است»
اما از عشق مجازی برایت می‌گویم
تا خود از این بیان استدلال کنی
و برایم گفت:
در مراتب عشق اول چنان شود
که «عاشق»
تمامی روزها
در یاد معشوق باشد
و مجاور کوی معشوق شود.
□ دانستم که دل باختگی و سودازدگی
سوغات سفر عشق است